خشت اول

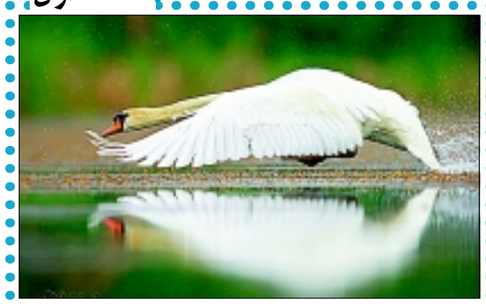

جهاد مصرفی و مدیریت جشنواره‌ای

معلوم نیست ما تا چه زمانی باید به مسئولان کشور خرده بگیریم و باز هم در بر همان پاشنه قبلی بچرخد! یا اشکال از ماست یا اشکال از مدیران است. البته اصولا اشکال از ماست که چشم‌مان باز است و رصد می کنیم و دوست داریم قد کشیدن انقلاب عزیزمان، بی‌نقص باشد و به روزمرگی نیفتد؛ مطمئنا اشکال از ماست که فکر می کنیم مدیران ما روزنامه می‌خوانند و بعد از نقد رفتارهایشان، لب می گزند که عجب! و بعد بر پشت دستشان می‌زنند و با خود عهد می‌بندند که در اسرع وقت، جبران مافات کنند. بلکه اشکال از ماست که تصور می کنیم مدیران کشور اصولا به روزنامه به عنوان یک رسانه مردمی با مطالبات مردم و نقد نخبگان می‌نگرند حال آن که اغلب مدیران ما خودشان به فکر خودشان هستند و برای خود رسانه‌ای دست و پا می کنند و دیگر به کسی هم کاری ندارند! فقط رسانه خودشان را می‌خوانند و در جواب دیگران یا جوابی دندان‌شکن در رسانه خود منتشر می کنند یا اصلا محل نمی گذارند! با این حال ما باز هم وظیفه خودمان می‌دانیم که بگوییم و برای مخاطب عزیزمان بازگو کنیم آنچه اطراف‌مان درحال اتفاق است زیاد اصولی و منطقی به نظر نمی‌رسد.

۸ ماه از سال گذشت و با احتساب بهمن و اسفند کاملا سیاسی امسال، تنها دو ماه فرصت هست برای دیدار با زحمات مدیران کشور در بحث اقتصاد ملی و به ویژه بحث «جهاد اقتصادی». البته شاید با خودتان بگویید در سال‌های قبل هم مدیران ما کارنامه روشنی از عملکرد خودشان برای پیگیری شعار سال منتشر نمی کردند و به همان سخنرانی‌ها و کنفرانس‌های خبری پرطمطراق ابتدای سال همراه با چند همایش پرزرق و برق و جشنواره لوس و بی کیفیت، بسنده می کردند اما این دلیل نمی‌شود که ما نگوییم امسال علاوه بر کم کاری و بی کاری مدیران عزیز و یا مسئولان نازنین کشور، حرکت در جهت خلاف این شعار هم کم انجام نشد.

یکی از مؤلفه‌های جهاد اقتصادی در هنگام انجام طرح هدفمندسازی یارانه‌ها و گردنه عبور از شوک و فشار حاصل از اجرای این طرح عظیم ملی، «مصرف بهینه» است. به عبارتی تبیین الگوی صحیح مصرف. حالا شما رسانه ملی را چه در شبکه‌های شنیداری و چه شبکه‌های رنگارنگ دیداری، ملاحظه بفرمایید؛ «کارناوال مصرف» است و تشویق مصرف گرایی! هم برنامه تولیدی آنها و هم آگهی‌های تلویزیونی و رادیویی و... از اپراتورهای تلفن همراه که برای افزایش مصرف مردم، جایزه می‌دهند و روز به روز طرح‌های مختلف اجرا می کنند تا مردم بیشتر پول صرف مکالمه و پیامک و جی‌پی‌آر اس و... کنند تا آگهی‌های بازرگانی متنوعی که تنها و تنها «مصرف بیشتر» را هدف گرفته است. از سریال‌های خیلی باکلاس که بیشتر مردم حسرت رفاه بیش از حد خانواده‌های آن را می‌خورند و از هدفمندی یارانه‌ها و بنزین ۷۰۰ تومانی در آن خبری نیست تا برنامه‌های خانوادگی و آموزش طبخ ماکارونی با ۷۵۰ گرم گوشت! حالا هم که «شبکه بازار» تلویزیون افتتاح شد تا از صبح تا شب، تبلیغ کالاهای بازرگانی را داشته باشد! البته مهندس رسانه ملی فرمودند این اقدام در جهت معرفی کالاهای ارزان و ایرانی است و نوعی گام برداشتن در جهت شعار «جهاد اقتصادی»... ما که خوشحال می‌شویم اگر این طور باشد؛ شما چطور؟

اگر نگاهی گذرا به اخبار ستون فرهنگی- هنری روزنامه‌ها و خبرگزاری‌ها بیندازید و کمی دقیق شوید؛ بلشویی از ریخت و پاش بودجه‌های دولتی را می‌بینید که دیگر کسی به چشم «ریخت و پاش» به آن نگاه نمی کند. دستگاه‌های متنوع دولتی و شبه‌دولتی برگزاری «جشنواره» را راهکاری مناسب و البته تبلیغاتی برای ارائه بیلان کاری و حضور در رسانه‌ها می‌دانند. «جشنواره تئاتر ماه، جشنواره تئاتر مقاومت، جشنواره فیلم کودک، جشنواره طواف تا ولایت، جشنواره ملی عکس، جشنواره آواها و نواها، جشنواره تئاتر عروسکی دانشجویان و...» آن قدر هست که می‌توانیم یک صفحه کامل را به نام و برگزارکننده‌های آنها اختصاص بدهیم. هیچ کدام هم یک دوره برگزار نمی‌شود؛ اصلاً خوب نیست که یک دوره برگزار شود و اگر خوب نبود و بازخورد نداشت و هیچ سودی هم عاید کشور و ملت نکرد، سال دیگر برگزار نشود، اصولاً باید جشنواره‌ها به عددهای بالا برسد حتی اگر شما بودجه نداشتید و به برگزیدگان تنها یک عدد سکه هدیه دادید؛ اصلاً همین هفته کتاب و جشنواره‌های مختلف آن... آیا نمی‌شود همه این جشنواره‌های اسمی متعدد را در همان یک جشن کتاب سال تجمیع کرد و دیگر این همه جشنواره خرد و جزئی برای هر بخش برپا نکرد! مطمئناً مخاطب عزیز ما نمی‌داند که چه خبر است در پشت پرده این جشنواره‌ها؛ هزینه‌های «تبلیغات شامل پوستر و کارت دعوت و بروشور و خبرنامه و تیزر و...، هیئت داوران و داوری آنها، خرید آثار و روابط عمومی و باقی قضایا، هزینه سالن اختتامیه و تأمین جوایز و...» یعنی گاه برگزاری یک جشنواره کتاب ۲۰۰میلیون تومان هزینه دارد و مجموع جوایز اهدایی ۱۰میلیون تومان می‌شود! به نظر شما برگزاری این جشنواره‌ها به سود چه کسانی است؟ درست و دقیق حدس زده‌اید و برای همین هم هست که هیچ جشنواره دولتی و شبه دولتی هرگز تعطیل نمی‌شود متأسفانه افق دید برخی مدیران فرهنگی هم در برگزاری همین جشنواره‌ها خلاصه شده است و آنها بدون جشنواره گویا جان خود را از دست می‌دهند و شاید متعاقب آن، میز خود را!

تازه هنوز فصل جشنواره‌های فشرده و تو در توی بهمن نرسیده که آن برای خود حکایتی است دیگر. در کنار برگزاری گالری‌های عکس و نقاشی و هنرهای تجسمی که اصولاً هیچ وقت مشخص نمی‌شود برای چه گروه مخاطبانی برگزار می‌شود و بعد از برگزاری چه دستاوردی داشته است. نکته قابل تأمل هم حضور یک عده به صورت پای ثابت در همه این جشنواره‌هاست! یعنی مثلاً برای رونق(!) جشنواره، برگزارکنندگان از همه گروه‌هایی که در طول ۳۰سال قبل حضور داشتند، دعوت می کنند تا جشنواره با «نام»ها پررونق شود؛ حالا محتوای اثر آن فرد چهره یا گروه مشهور به جشنواره ارتباطی دارد یا نه اصلاً مهم نیست و گفتنی‌ها در این باره زیاد است...

■ محسن حدادی

ساعت ۲۵

کیف مدرسه را با عجله گوشه ای پرتاب کرد و بی درنگ به سمت قلک کوچکی که روی تاقچه بود، رفت.

همه خستگی روزش را بر سر قلک بیچاره خالی کرد. پولهای خرد را که هنوز با تکه‌های قلک قاطی بود در جیبش ریخت و با سرعت از خانه خارج شد.

وارد مغازه شد . با ذوق گفت: ببخشید آقا! یه کمربند می خواستم. آخه، آخه فردا تولد پدرم هست... .

- به به آفرین. مبارک باشه. چه جوری باشه؟ چرم یا معمولی، مشکی یا قهوه‌ای ...

پسرک چند لحظه به فکر فرو رفت.

- فرقی نداره . فقط ... فقط دردش کم باشه!

گردش گودری

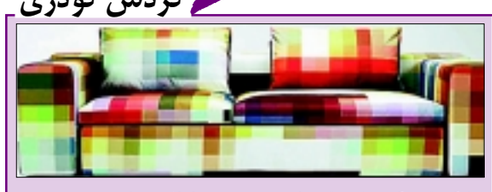

مشکل از سبک عراقی و خراسانی نیست/ همه با قافیه «عشق» مصیبت دارند

❋

ناشناسی تنها...نیمه شب هم حتی اگر از کوچه تنهایی قلبم گذرد

یاد او سالی چند در دلم خواهد ماند ...تو که دیریست در این کوچه اقامت داری

یاد تو پرچم صلحی است میان شورش این همه فکر...

❋

کم کم سیاهی علمت دیده می‌شود/ آثار خیمه های غمت دیده می‌شود

افتاده سینه ام به تپش های انتظار/ از روی تل دل، حرمت دیده می‌شود

سوژه بدهید، صفحه تحویل بگیرید!

علاوه بر ایمیل میرزا با این شماره با ما تماس بگیرید: ۳۳۹۴۱۹۹۱

برای رویت «انتهای کیفیت» به نسخه پی دی اف

در سایت کیهان و صفحه نسل سوم مراجعه کنید:

WWW.KAYHANNEWS.IR

خاموشی مسئولان و شعار مبارزه با جنگ نرم ادامه دارد

ببخشید چند لحظه...

از جوگرفتگی ۱۱۰ سکه‌ای تا پروژه های ۱۰۰ صفحه‌ای ۳۰ میلیون تومانی

شاید ما تنها کشوری نباشیم که زود احساسی می شویم و رسانه هایمان نیز سوار بر آن احساس همراه مسئولان می شوند اما مظلومیت تاریخ انقلاب را نمی شود با میتینگ و تشکیل شورا و راه اندازی جایزه ثبت کرد. . . اگر بپذیریم تاریخ را فاتحان می نویسند چرا ما بلد نیستیم تاریخ انقلاب را درست بنویسیم و همچنان بعد از ۳۳سال، اساس تاریخ نگاری ما «خاطره گویی» است! اصلا انقلاب و دفاع مقدس را بی خیال، همین تاریخ معاصر، همین سال عجیب و غریب ۸۸ و تلخ و شیرین انتخابات و آن روز به یادماندنی ۹ دی چه شد؟ جز اظهارات احساسی و شعاری و کارهای کلیشه ای و کم مایه چه کردیم؟ البته بودند فعالیت های در خور و متناسب این رویداد اما در چه مقیاس و گستره ای؟ آیا تاریخ انقلاب تنها و تنها برپایه سخنرانی و «حرف» شکل می گیرد آن هم در دوره ای که هجمه های وحشتناکی علیه نظام وجود دارد و نفوذ امواج نامرئی جنگ بزرگ با جمهوری اسلامی، تا عمق اتاق خواب ما نیز پیش رفته است. . . چرا مسئولان ما عاشق شعارند و از پاسخگویی فراری اند و با عرض معذرت کار هم بلد نیستند؟! مرور گوشه ای از تاریخ شعارپراکنی مسئولان در قبال یک روز تاریخی و حماسی را باهم بخوانیم شاید تا ۹ دی اتفاقاتی افتاد حتی از آن دست کارهای دقیقه نودی!

■ تحریریه نسل سوم

فراخور فردی که با آنها قرارداد می بست ۱۰ تا ۳۰ میلیون تومان پول بیت المال را هزینه می کرد! نکته قابل تامل انجام نشدن ۹۰ درصد این پروژه هاست که به خاطر شلختگی فکری مسئولان این موسسه هرگز کارهای مورد نظر ایشان تهیه نشد! یکی از پروژه های این موسسه عکس نوشته هایی از حماسه ۹ دی بود که قرار بود در ۱۰۰ صفحه با کیفیت بسیار خوب منتشر شود؛ هزینه تهیه(!؟) این تحقیق نیز ۱۰ میلیون تومان در قرارداد ذکر شده بود اما همین کار ساده و دم دستی نیز انجام نشد! اگرچه مدیر این موسسه دائم در شبکه های تلویزیونی از اقدامات خود در جهت پاسداشت حماسه نهم دی می گفت و گاه گاهی هم سفرهایی به خارج کشور داشت تا ضمن هواخوری درباره برخی حوادث بعد از انتخابات نیز سخن بگوید! اکنون هیچ کس نمی داند سرنوشت بودجه های تمام این پروژه های ناتمام چه شده است! ضمن اینکه یادتان باشد سنگ بزرگ نشانه نزدن است، تعریف ۳۰ پروژه برای انتخابات و بعد از آن یعنی کشک! آن هم وقتی فردی بالای سر کار قرار می گیرد که خودش هم نمی داند چه می خواهد! اصلا کسی نمی داند پول این پروژه ها کجا رفته است!

این مسئولان نازنین

وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی و همه معاونت هایش بویژه معاونت مطبوعاتی و فرهنگی، شورای فرهنگ عمومی، سازمان تبلیغات اسلامی، شورای عالی انقلاب فرهنگی، حوزه هنری، مرکز اسناد انقلاب، سازمان فرهنگ و ارتباطات اسلامی، موسساتی که به نام نهم دی تاسیس شد و...نهادهای بسیاری که در فصل بودجه بسیار با تحرک می شوند اما بعد خبری ازشان نیست؛ هیچ یک تا امروز گزارشی از اقدامات(؟) صورت گرفته برای این روز تاریخی در کشور ارائه نداده اند که بدون شک به خاطر دست های خالی ایشان است، چراکه در کشور ما اگر مسئولی کاری هم نکند، مصاحبه که می کند! مدیران ما برای ۱۰سال دیگرشان هم مصاحبه می کنند چه برسد به اینکه...البته از حق نگذریم این مسئولان فرهنگی به رسم رفتارهای مدیریتی در کشور ما خیلی چیزها را محکوم کردند و از خیلی چیزها هم تقدیر کردند و مثلا از برخی آدم ها و رسانه ها تقدیر کردند و باقی را هم بی خیال شدند و...بعضی ها هم جوگیر شدند و... مثلا دبیر شورای فرهنگ عمومی که به طور اتفاقی دبیر نهاد کتابخانه های کشور هم هست؛ اعلام کرد جایزه ۹دی را راه اندازی می کنیم که نفر برگزیده بیش از ۱۱۰ سکه هدیه خواهد گرفت! این جایزه و جشنواره جز همین یک خط خبر هیچ دنباله ای تا امروز نداشته و یحتمل هم نخواهد داشت.

بالاخره جشنواره نیاز به اثر دارد و در نهادهای فرهنگی ما هم اصولا کاری انجام نمی شود و انگیزه ای هم برای افراد ایجاد نمی شود تا کاری انجام دهند...

یا معاون فرهنگی وزیر ارشاد هم در همان روزها گفته بود از تمامی آثار منتشر شده در این حوزه حمایت می کنیم و...البته این معاونت کلا همین کار را بلد است! در همین هفته کتاب هم گفته اند از آثار دفاع مقدسی با محوریت اسرا حمایت می شود!...کلا این معاونت از همه چیز حمایت می کند و اصول و قواعد این حمایت را هیچ گاه اعلام نمی کند شاید به خاطر اینکه اصلا حمایتی در کار نیست!

یا شورای عالی انقلاب فرهنگی که پیشنهاد ثبت این روز در تقویم را داد و...دبیر شورا هم محکوم کرد و بعد هم همین! اصلا شورای عالی انقلاب فرهنگی که نباید وارد این مسائل خرد بشود! همان عزل و نصب روسای دانشگاه ها و تلاش برای تهیه پیش نویس سند مهندسی فرهنگی کشور بعد از ۶ سال و این همه کار فرهنگی کلان دیگر که دائم همه متخصصان و نخبگان با آن سروکله می زنند و انگشت به دهان مانده اند از این همه فعالیت در قرارگاه اول فرهنگی کشور، کافی است؛ این مسائل جزئی(!) انتخابات و نهم دی و...را باید سپرد به همان موسسات و رفقا!

واقعا این قدر سخت است؟

دو سال از آن روز تاریخ ساز در کشور می گذرد و هنوز هیچ نهادی حتی روزشمار ۹ دی را نیز ثبت و منتشر نکرده است و یا هیچ نهادی بازتاب داخلی و بین المللی این حماسه را در یک مجموعه به مردم ارائه نداده است. حتی آلبوم عکس این رویداد هم در جایی منتشر نشده است؛ ضمن اینکه دریغ از ثبت اسناد این رویداد به روایت رسانه ها در یک نهاد مدعی فرهنگ! حتی مطلع شده ایم که تا به حال چند ناشر برای چاپ اثری با موضوع مذکور به نهادهای مربوط و ارشاد مراجعه کرده اند که با بی محلی و یا جواب منفی مواجه شده اند و از حمایت خبری نبوده است! البته امکان انتشار مجموعه و یا سی دی مربوط به نهم دی در کشور وجود دارد و شاید رسانه ای نشده است اما آیا باور می کنید مسئولانی که در جوگرفتگی از راه اندازی جایزه ۱۱۰ سکه ای خبر می دهند و هرگز درباره آن کاری نمی کنند؛ کار درخوری در این حوزه انجام داده باشند و بعد هم در گمنامی به مدیریت خود بپردازند؟! اصلا امکان دارد این مدیران خوش سخن و دائم المصاحبه، درباره یک موضوعی یک قدمی بردارند و یا حتی قصد برداشتن گامی داشته باشند و رسانه ها را خبر نکنند؟! نهم دی ماه نزدیک است و خواهید دید دوباره بازار شعار و سخنرانی و نشست و همایش و پوستر و ....داغ داغ می شود اما دریغ از یک کار ماندگار که بعدها مجبور نباشیم آدم ها را به نقل خاطره از یک حماسه بکر در بزنگاهی حساس وادار کنیم! واقعا سازمان تبلیغات اسلامی و یا شورای هماهنگی تبلیغات و یا مراکز متعدد پژوهشی دانشگاهی و حوزوی در کشور بعد از ۲سال چه کرده اند؟ سراغ سینما و تلویزیون هم نرویم بهتر است چون هر زمان این دو نهاد روی موضوعات تاریخی - سیاسی معاصر دست گذاشتند، محصول نهایی بیش از آنکه برای خودمان مفید باشد، خوراک خوبی برای رسانه های بیگانه بود...

صدایش بعدها در می آید

تاریخ انقلاب بویژه در این چند سال نشان داده که مدیران فرهنگی کشور بیش از آنکه «کارمحور» باشند «حرف محور» و «شعار محور» اند. رسانه ها نیز که تابعی از مسئولان هستند تقریبا به همین شکل درآمده اند و بیش از آنکه با کارنامه عملیاتی مدیران فرهنگی کار داشته باشند؛ از تیترهای شعاری و جذاب و «حرف محور» استقبال می کنند حالا اینکه چقدر واقعا این شعارها عملیاتی و اجرایی می شود دیگر از خبرنگاری که بدون بیمه و حقوق مکفی قرار است در روز چند عدد خبر بدهد و برود به کار دوم و سوم برسد؛ بر نمی آید؛ همین می شود که کنفرانسهای خبری مسئولان بیشتر به کلاس دیکته شبیه است که معلم می گوید و دانش آموزان هم می نویسند!

همین چند روز قبل یک مدیر خیلی مدیر فرموده بودند که میزان مطالعه در غرب رو به کاهش است و در ایران رو به افزایش! همین جمله گهربار که هیچ سند و مدرکی هم برای آن ارائه نشده بود؛ تیتر خبرگزاری بوووق شده بود و...راستی دقت کردید هفته کتاب آمد و رفت و هیچ اتفاقی هم نیفتاد! البته افتاده ما خبر نداریم، صدایش بعدها در می آید!

دو سال قبل و در جریان اغتشاشات بعد از انتخابات؛ وقتی حماسه نهم دی رقم خورد آدم های زرنگی پیدا شدند تا از داغی این ماجرا برای خود جایگاهی کسب کنند؛ بالاخره مدیرانی که در کل سال فعالیتی ندارند جز سخنرانی و گفت وگو با رسانه ها و بیان اظهارات خیلی شاخ دار مثل همان سرانه مطالعه در غرب و مقایسه با ایران! همیشه دنبال یک اتفاق هستند تا هم بودجه سازمانی شان را بیشتر کنند و هم در صدر اخبار قرار بگیرند. این افراد برای همین هم دست به کار شدند و... اما حالا با گذشت دو سال از این حماسه ملی، هیچ حرفی برای گفتن نیست و از همین رو بازخوانی برخی وعده های کاملا تبلیغاتی و شعاری این جماعت موج سوار خالی از لطف نیست.

بسته کیلویی و پروژه های میلیونی

تنها به فاصله چند هفته بعد از نهم دی، وقتی رسانه ملی همچنان داشت گزارش های آن حماسه بزرگ تاریخی را پخش می کرد موسسه(...) از زیر مجموعه های یک پژوهشگاه ملی دست به کار شده بود تا یک پروژه ۳۰ تایی(!؟) را به منزل برساند! ۳۰ پروژه تحقیقاتی که حالا بعد از دو سال تنها دو - سه مورد آن محقق شده که آنها هم گوشه ای در حال خاک خوردن است. دکتر (...) که خود را مامور انجام این پروژه ها می دانست از توصیه های فراوان برخی مقام های رسمی کشور برای تهیه این پروژه ها خبر می داد و برای هر یک نیز به

تحلیل سوم

از جشن عروسی شهید باکری تا فرزند آقای {...}

برداشت اول: عاشقانه

قصه شادی را وقتی با شیدایی آذین ببندند، رنگ و بوی دیگری می گیرد. این روزها شاید هیچ کس آن همه شیدا نیست، که آن همه شوریده شادی کند! برای آنها و همسرانشان، که جوان هم بودند و سرشار از شور جوانی، آن قدر عشق و دلدادگی همه جا را پر کرده بود، که جا برای هیچ چیز دیگری نمی‌ماند. رسم مشترکشان رسم شیدایی بود و هرکدام به شیوه خود به جا می‌آورد.

حاج همت در مراسم عقدش با همان لباس سپاهیش حاضر شده بود، لباسی که به لباس ساده همسرش هم خیلی می‌آمد! گفتند هیچ بریز و بپاشی نداشتیم و مجلس را، خلاف رسمی که در اقواممان بود، با صلوات و مدیحه‌سرایی گذراندیم.

محمد جهان آرا برای همسرش سنگ تمام گذاشت، جایی که برای عقد انتخاب کرده بودند، خیلی گران درنیامده بود. همسرش را کنار مزار برادر شهیدش عقد کرد.

مصطفی چمران، دختر پولدار و مرفه لبنانی را شیفته خود کرده بود؛ باید هدیه ارزشمندی سر عقد به او می‌داد، رسم لبنانی‌ها بود. باید هدیه‌ای می‌داد که شایسته او باشد. هدیه مصطفی یک شمع بود...

اسماعیل دقایقی مراسم عروسی‌اش را با کت و شلوار قرضی برادرش گذراند. آن روزها همه، شب عروسی برنج و خورش می‌دادند، اما اسماعیل دم پختک را بیشتر دوست داشت!

حمید باکری که هیچ راه نفوذی برای دنیا باز نگذاشت. حتی از هیچ کس کادو هم نگرفتند، نمی خواستند چیزی تحمیلی وارد زندگی‌شان شود.

محمد بهرامی که از خانواده مرفهی بود، برایش مراسم ازدواج را حسابی مفصل گرفتند. نه که غذاها را رنگارنگ‌تر کنند، نه! فقط همه جا را پر از کبوتر کردند. محمد هشتصد نفر از بچه‌های رزمنده و بسیجی را دعوت کرده بود!

مصطفی ردانی پور اما مدعوین ویژه‌تری داشت. نگران بود که آیا مراسم را در شأن خود می‌دانند که دعوت را اجابت کنند یا نه.

همان شلوار نظامی و پیراهن شیری همیشگی‌اش را پوشیده بود، فقط خط اتوی آنها تازگی داشت! مجلس پرشوری بود. بیشتر مهمانها رفقایش بودند، بچه های جبهه یا همدرسان دوران طلبگی. حسابی هم مجلس را دست گرفته بودند.

-برای شادی روح آقا داماد صلوات!

صدای خنده و صلواتشان گوش آسمان را نوازش می‌داد.

-برای سلامتی شهدای آینده صلوات!

مصطفی سرخ شده بود از خجالت.

-صحیح و سالم بری روی مین و سالم برنگردی، صلوات بفرست!

و صدای بلند صلوات اطرافیان....مصطفی دعوت نامه آقا و مادرشان را در چاه عریضه انداخته بود... سحرگاه بعد از مراسم، در خواب به خواهرش گفته‌بودند: «به مراسم ازدواج فرزندم مصطفی آمده ایم... اگر به مراسم او نیاییم به مراسم که برویم؟»

معلوم بود که مجلس را باب طبع حضرت گرفته اند...

برداشت دوم: مدعیانه!

اما چگونه است که برخی از ما از تمام شیعه بودن، فقط «ادعای دوستی» مولا را برگزیده‌ایم؟! تمام شیعه بودن ما انگار فقط در همین ادعا نهفته است. دردا که این ادعا هم فقط در سیاه پوشیدنهای رمضان و جشن گرفتنهای غدیرمان خلاصه می‌شود! که اگر جز این بود، لااقل در آن سیاه پوشیدنها و این جشن گرفتنها پیرو مولا بودیم، و یاری‌اش می کردیم؛ با اجتهاد و با ورع...

در عید ولایت مولا دعوت بودیم هتل استقلال! همین یک کلمه را هم هر که از من شنید، پیشانی‌اش چین معناداری پیدا کرد! اما آن شب، حتی برای آنهایی که قبلاً هم این مکان را زیارت(!) کرده بودند، گویی هتل را از نو زاده اند! سفره عقد که برای خود یک دنیا بود. در فکر بودم نان و پنیرش (تازه با پنیر ایرانی، نه آن پنیرها!) چند وعده چند خانواده را در این مملکت می‌تواند تأمین کند! از میزی که گوشه سالن بود، و موجودات عظیم‌الجثه رویش فقط گلهای طبیعی را شناختم! وقتی نشستیم، مبهوت سازه شگرف دو طبقه وسط میز و گلهای دور تا دورش بودم، خوب شد دوستم گوشزد کرد که این را به عنوان گل وسط میز گذاشته اند، وگرنه باز هم در خماری می‌ماندم! چشمانم خیره آن همه گلی بود که جای جای سالن را تزیین کرده بود، و کم کم هم تمامش داشت پرپر می‌شد...

آن خانواده های مکتبی و این مجالس؟! یاد حرفها و حدیثها و کنایه‌هایی افتادم که گهگاه در اتوبوس و تاکسی و کلاس و... از مخارج عروسی فرزند فلان وزیر و فلان رئیس می‌شنیدم، و سینه‌چاکانه همه را تکذیب می کردم!

به سیره مولا فکر می کردم؛ و به آرمانهای انقلابمان؛ به مذهبی بودن هایمان، به انقلابی بودن هایمان، و به اعمالمان! که بلندگوی سالن برای عرض شادباش و تبریک و تشکر به صدا درآمد. «با تشکر از حضور حجت‌الاسلام...، ریاست محترمِ ...، معاونت محترمِ...سرکار خانم دکتر ...جناب آقای مهندس»!

به اینجا که رسید، دردِ نامه امیرالمؤمنین به پسر حنیف انصاری بود که ناگهان تمام وجودم را به آتش کشید.

جناب حجت الاسلام! جناب ریاست محترم! جناب معاونت محترم! سرکار خانم مشاور! حداقل یک‌بار گوشه ای از سیره مولایتان را از نظر می گذراندید، که از چنین حضوری شرم می کردید، یا لااقل از بلند شدن نامتان و تشکر از حضور به هم رساندنتان(!) شرمگین می‌شدید! ابن حنیف چه کرد؟ و مولا به او چه گفت؟! کاش سری به نامه ۴۵اش می‌زدید، نهج البلاغه را می گویم.

اگر او مولای ماست، و ما هر جا نشسته ایم شیعه او بودنِ خود را فریاد زده ایم، پس این چه شیوه‌ای است؟! کدامین امام شما را این گونه فرمان داده است؟!

فقط هزینه «نامِ هتل» چقدر شد؟! هتلهای ارزان تر این شهر در شأن میهمانانتان نبود؟! نمی‌شد به جای آن سازه عظیم، دو شاخه گل را در گلدانی کوچک سر میزها می گذاشتید؟! نمی‌شد قنادی‌تان را در خیابان فرشته انتخاب نکنید؟! اگر به جای ۱۰ نوع، با ۲، ۳ نوع غذا پذیرای مهمانانتان می‌بودید، کسر شأنتان می‌شد؟! دسر و پیش غذا چطور؟ یکی دو سه تا بس نبود؟! می‌دانید با نصف آن همه غذا که حیف و میل شد، چند نفر گرسنه را می‌توانستید سیر کنید؟! می‌دانید با نصف هزینه آن شیرینی‌ها که در کام سیران ریختید، کام چند مسکین را می‌توانستید شیرین کنید؟! حواستان هست چند گل به خاطر محرومیت از نصف پولی که شما فقط هزینه گلهای سالن‌تان کردید، تا به حال پرپر شده اند؟!

سیره مولای ما این است؟! بانوی ما در شب عروسی‌اش این گونه بود؟! آرمانهای انقلابی ما این چنین یادمان داده اند؟!

آخر تو که می‌خواهی این گونه زندگی کنی، چرا همه جا خودت را مذهبی و انقلابی جار می‌زنی؟! چرا آبروی آن پیشوایان آسمانی را، آبروی آن همه شهید را، آبروی این نظام را، آبروی این مولا را برای خود خرج می کنی؟! سیره مولا را من خوانده‌ام، آرمانهای انقلاب را من باور کرده‌ام، اما آن جوانی که در جست وجوی این گمشده ها نگاهش به چهره شم «مدعیان» می‌افتد، تکلیف او چیست؟! تا کی اسلام عزیز، آن انقلاب قدسی، این نظام مظلوم، باید جور ندانم کاریها، غفلتها و خودخواهی‌های مدعیانش را بکشد؟!

شماهایی که با سیره مولا کاری ندارید و ادعای دوستی را برای شیعه بودنتان مکفی می‌دانید، شماهایی که پایبندی به آرمانهای انقلاب را هم فقط بلدید بر سر دیگران بکوبید، ای کاش این چنین شماهایی در جست وجوی خودخواهی‌هایتان لااقل عرضه تجارت داشتید و دست از سر سیاست برمی‌داشتید!

■ مریم ولایت

پی نوشت: خوبان آنگونه بوده اند، مدعیان را بازشناسید.

طنز سوم

ثبت نام آغاز شد...

ویژه آقایان (به دلیل پیچیدگی موضوعات، برای هر کلاس بیش از ۸ نفر ثبت نام نمی شود.)

کلاس اول: چگونه جایخی را پر می کنند؟
برگزاری به صورت مرحله به مرحله همراه با نمایش اسلاید/ ۴ جلسه دو ساعته.

کلاس دوم: مسئولیت پذیری برای بردن یا نبردن سطل زباله؟
برگزاری به صورت کار عملی و گروهی/ ۱۱جلسه ۳ساعته.

کلاس سوم: تفاوت های بنیادی بین سبد لباس های کثیف و کف زمین
برگزاری به صورت نمایش فیلم با توضیحات تکمیلی/ ۸ جلسه ۲ساعته

کلاس چهارم: آیا ظرف های غذا می توانند خودشان پرواز کنند و در سینک آشپزخانه فرود آیند؟
برگزاری به صورت نمایش ویدیویی و ویدئو کنفرانس/ ۶ هفته به صورت یک روز درمیان

کلاس پنجم: گم کردن ریموت کنترل و از دست دادن هویت
برگزاری به صورت کارگاه آموزشی همراه با گروه های پشتیبان/ ۵جلسه سه ساعته

کلاس ششم: حفظ سلامتی ... گل آوردن برای همسر سلامتی شمارا به خطر نمی‌اندازد
برگزاری به صورت نمایش اسلاید همراه با نوار صوتی/ دو ترم به صورت روزانه

کلاس هفتم: آیا از لحاظ ژنتیکی غیرممکن است که به هنگام پارک کردن ماشین توسط همسرتان ساکت بنشینید؟
برگزاری به صورت شبیه سازی کامپیوتری/ ۴ جلسه سه ساعته

کلاس هشتم: تفاوت های بنیادی بین مادر و همسر
برگزاری به صورت آنلاین و نقش بازی کردن/ نامحدود، سه شنبه و پنج‌شنبه هر هفته

***

ویژه خانم ها (به دلیل پیچیدگی موضوعات، برای هر کلاس بیش از ۲۲ نفر ثبت نام نمی شود.)

کلاس اول: چگونه ۲/۵ متر ماشین را توی ۸ متر جای پارک قرار دهیم؟
برگزاری به صورت مرحله به مرحله همراه با نمایش اسلاید/ ۴ هفته، روزهای زوج، ۶ساعت

کلاس دوم: آیا می توان برای یک مهمانی سروقت و همزمان با آقا، حاضر شد؟
برگزاری به صورت کار عملی و گروهی/ مدت برگزاری به درک شرکت کننده ربط دارد.

کلاس سوم: نحوه گرفتن صحیح فرمان اتومبیل (به طور ثابت و در حال دور زدن)
برگزاری به صورت نمایش فیلم با توضیحات تکمیلی/ ۳ جلسه ۴ ساعته

کلاس چهارم: نحوه تشخیص تاریخ انقضاء مواد خوراکی از روی بسته آنها هنگام خرید
برگزاری به صورت نمایش ویدیویی/ ۱۴ جلسه دوساعته

کلاس پنجم: عدم ترس از نازل پمپ بنزین و استفاده از آن
برگزاری به صورت کارگاه آموزشی همراه با گروه های پشتیبان/ ۲۱ جلسه یکساعته

کلاس ششم: حفظ سلامتی...گفتن «عزیزم» به شوهر سلامتی شمارا به خطر نمی اندازد
برگزاری به صورت نمایش اسلاید همراه با نوار صوتی/ یک روز در میان به مدت سه ساعت

کلاس هفتم: چطور می توان با تلفن زیر ۳۰ دقیقه صحبت کرد؟
برگزاری به صورت میزگرد و بحث آزاد/ هرچه بیشتر بهتر، حداقل ۶ماه، یک روز در میان و هر جلسه ۴ساعت

کلاس هشتم: تفاوت های بنیادی بین شوهر و آرنولد شوارتزنگر ، براد پیت و بیل گیتس
برگزاری به صورت آنلاین و نقش بازی کردن/ نامحدود، هر روز دو ساعت

کلاس نهم: رد نشدن از جلوی تلویزیون با جارو به هنگام پخش فینال جام باشگاه های اروپا
برگزاری به صورت تمرینات مدیتیشن و روش های تنفسی/ ۹ جلسه سه ساعته

کلاس دهم: عدم حساسیت به دختران زیباتر از خود و عدم زشت خطاب کردن آنها و ایراد بستن به آنها
برگزاری به صورت جلسات شوک درمانی/ نامحدود: روزهای فرد، هرجلسه دو ساعت

تحلیل سوم

دیگر دوره دیدار و گفت وگوی بی غرض و راحت دوستان با یکدیگر به پایان رسیده است. امروزه رسانه های اجتماعی و امثال «فیس بوک» بر دنیا حکومت می کنند. پیشرفت تکنولوژی به ویژه در زمینه تلفن‌های همراه و محبوبیت روزافزون سایت های اجتماعی باعث شده مردم کمتر از گذشته در کنار هم بودن را تجربه کرده و دیدار با یکدیگر را از یاد ببرند.

خداحافظ صمیمیت!

دور هم بودن های شب جمعه با دوستان و صرف شام با یکدیگر همواره بسیار لذت بخش بوده است. از قدیم الایام احوال پرسی و دادن آخرین اخبار از دوستان و آشنایان موضوع صحبت در این دیدارها بود. اما امروزه هنگامی که در حال گفت وگو با دوستی هستی متوجه می شوی بیشتر افراد بدون توجه به صحبت های دوستان در حال چک کردن صفحه شبکه اجتماعی یا ایمیل و یا اس ام اس های خود هستند و باید اعتراف کنم که خود نیز یکی از این افراد بوده ام. موضوعی که به سرعت آن را درمی یابید این است که امروزه برخلاف گذشته رسانه‌های اجتماعی همچون فیس بوک و امثال آن همگان را به کنترل خود درآورده اند؛ و دلیل آن را نیز نه بی میلی افراد به گفت وگوهای دوستانه بلکه دسترسی راحت و آسان به ایمیل و اینترنت است.

ما بدون آنها می میریم!

مسئله اصلی سایتی است که افراد وارد آن می شوند، اشخاص و چیزهایی که دوستان از طریق سایت های اجتماعی با یکدیگر در میان می گذارند و همچنین تلفن همراهی که فرد و عملکرد وی را کنترل